

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه بیست و پنجم

۱۳۹۲/۹/۹

گفته شد که شهود سه فایده برای فلسفه دارد: اول) در پیدایش مطلق تصورات، از جمله معقولات ثانی فلسفی؛ دوم) برای تصدیق اولیات، بدین صورت که شهود در پیدایش تصوراتی که مقدمه تصدیق اولیات اند نقش دارد؛ سوم) گزاره‌های برآمده از شهود عقلی می‌توانند مقدمه استدلال‌های فلسفی قرار گیرند. اکنون فایده چهارم را بیان می‌کنیم:

۴) گفته شد که پس از اولیات، قضایای فطری (قضایا قیاساتها معها) را در دست داریم. اولیات، لوازم بین و واضحی دارند که حد وسط قرار می‌گیرند و به همراه اولیات، فطریات را می‌سازند. حال آیا می‌شود مشابه فطریات، در فضای شهود عقلی هم چیزی یافت؟

چهارمین فایده شهود عقلی برای فلسفه این است که می‌تواند گزاره‌هایی بدیهی، که لازم بین مشهودات است، از شهود بدست آید، حال یا این گزاره‌ها از دل شهود بر گرفته می‌شود و یا عقل آنها را دست می‌آورد. بنابراین اگر شهود نیز به مثابه پایه فلسفه پذیرفته شود، مشابه فطریاتی که از اولیات نتیجه می‌شود، گزاره‌هایی نیز از شهود نتیجه می‌شود. می‌توان از شهود چیزهایی را به روشنی نتیجه گرفت که لزوماً در خود شهود نبوده است. برای نمونه، از شهود عقلی، خارجیت و وجود خود و اشیای بیرون از خود را می‌یابیم. سپس می‌توانیم نتیجه بگیریم که «مفهوم من» غیر از «حقیقت من» است. در این نتیجه‌گیری، حد وسط واضحی دخالت دارد: مقدمه اول) می‌یابم که خود وجود خارجی دارم و اشیا وجود خارجی دارند. مقدمه دوم (حد وسط): هر شیئی یا ذهنی است یا خارجی و اگر شیئی ذهنی باشد، خارجی نیست؛ نتیجه) من غیر ذهنی هستم و دیگر اشیا نیز غیرذهنی‌اند. بنابراین می‌توان علاوه بر اصل وجود خود، خارجی بودن خود، در برابر ذهنی بودن، را هم نتیجه گرفت. این نتیجه با شهود یافت نشده، اما از لوازم بین آن است. حد وسط بسیار واضحی در میان است. این لوازم بین را عقل می‌یابد، اما بر پایه شهود و مقدمه شهودی.

اشاره کرده‌ایم که اولیات و فطریات، از جمله دانش‌های (= معرفت یقینی و اضطراری) همگانی‌اند. اکنون می‌توانیم بگوییم از دیگر مصادیق دانش‌های همگانی، علاوه بر گزاره‌های برآمده از شهود، گزاره‌های مذکور، یعنی لوازم بین شهود است. بنابراین دانش همگانی سرمایه بسیار گسترده‌ای است.

اکنون به روشنی می‌توانیم بگوییم که در فلسفه می‌توان از شهود عقلی استفاده کرد و برهان فلسفی، دو پایه دارد: عقل و شهود. می‌توان با مجموعه سرمایه‌هایی که این دو منبع در اختیار قرار می‌دهند، حرکت برهان و استدلالی را آغاز کرد و به پیش رفت. عقل استدلالی از این سرمایه‌ها بهره می‌گیرد و احکام جدیدی را کشف می‌کند.

عقل استدلالی دو مقدمه را در کنار هم قرار می‌دهد و از راه استدلال (که گفتیم بر این اساس است: مندرج المندرج مندرج) به نتیجه‌ای یقینی می‌رسد که تا پیش از این از آن خبر نداشت. عقل استدلالی، که درباره آن باید در جای خود توضیح بیشتری داد، می‌تواند حرکت رو به جلوی گسترده‌ای انجام دهد. برای نمونه، بسیاری از احکامی که در مورد واجب‌تعالی اکنون در فلسفه اسلامی بدست آمده، که در حدود دو جلد از سفر را به خود اختصاص داده، محصول به‌کارگیری عقل استدلالی است.

عقل کنش دیگری هم دارد با نام «عقل انسجام‌بخش» که برای تکمیل مباحث به اختصار بدان اشاره می‌کنیم. فلسفه با استفاده از سرمایه‌های عقلی و شهودی و با به‌کارگیری عقل استدلالی به پیش می‌رود و به گزاره‌های تازه فراوانی دست می‌یابد. اما گاه ممکن است به گزاره‌ای برسد که با گزاره یا گزاره‌های دیگری که بدان دست یافته بود، در تهافت و ناسازگاری باشد. اگر این دو یا چند گزاره به صورتی صحیح قابل جمع نباشند، باید چه کرد؟ در اینجا عقل درمی‌یابد که خللی در کار است و باید دوباره دست به کار شود و خلل را بیابد و آن را اصلاح کند. عقل انسجام‌بخش کارش این است که انسجام و سازگاری گزاره‌هایی را که عقل استدلالی بدان رسیده است، بررسی می‌کند. به بیانی دیگر، عقل، علاوه بر استدلال، کنش دیگری دارد که بررسی سازگاری گزاره‌های فراهم آمده است. مبنای این فعالیت، اصل عدم تناقض است.^۱ عقل انسجام‌بخش باعث می‌شود که فیلسوف بتواند دستگاه فلسفی منسجم پدید آورد. نیز گاه این عقل خللی را در کار فلسفی مشاهده می‌کند که برای پر کردن آنها باید چاره‌ای اندیشید. همین باعث می‌شود که عقل استدلالی حرکت رو به جلوی دیگری را آغاز کند و در مجموع کار فلسفی رشد می‌کند.

حاصل آنکه با به کار بردن سرمایه‌های پایه عقلی و شهودی (اعم از اولیات و فطریات عقلی و گزاره‌های شهودی و لوازم بین آنها که شبیه فطریات هستند)، عقل استدلالی و عقل انسجام‌بخش، می‌توان یک دستگاه فلسفی پدید آورد.

به این نکته هم اشاره کنیم که کنش‌های عقل تحلیلی و عقل توصیفی، تنها در حیطه شهود نیست و در حوزه عقل هم این دو عقل فعالیت دارند. برای نمونه، پس از اینکه با استدلال، هیولا اثبات شد، می‌توان

۱. برهان خلف نیز ریشه در اصل عدم تناقض دارد و این اصل، خود را در قالب این برهان نشان داده است.

با استفاده از عقل تحلیلی، هیولا را تحلیل کرد و جوانب مختلف بحث‌های مربوط بدان را بررسی کرد. نیز در مورد دیگر مباحث فلسفی، مانند مفارقات، واجب‌تعالی و ... کارهای تحلیلی، افزاینده و بررسی جهات و مؤلفه‌ها، همه حاصل به‌کارگیری عقل تحلیلی است.

توضیح مختصری در این باره چنین است: در پی استدلال‌ها و پیشرفت‌های بحث‌ها فلسفی، «فهم عقلی»^۱ روی می‌دهد. اینکه گفته می‌شود فلسفه بر محور تصور صحیح مسائل می‌گردد و تصور صحیح، از اشتباهات جلوگیری می‌کند، همه بدان سبب است که برای فیلسوف، بر پایه استدلال، «فهم» روی می‌دهد. به تعبیری دیگر، فیلسوف درباره فضایی که آن را شهود نکرده و تنها با استدلال بدان راه برده است، فهم و تصویری پیدا می‌کند. برای نمونه، اگر برای شما ویژگی‌های متعدد شهری را که هرگز بدان سفر نکرده‌اید، بیان کنند، تصویری درباره آن شهر برای شما پیدا می‌شود. یا تصور کنید به شما بگویند در منزل همسایه، در یک اتاق با مساحت دوازده متر مربع، صد نفر وارد شده‌اند. شما به چشم خود ندیده‌اید که این تعداد چگونه در آن اتاق مستقر شده‌اند، اما می‌توانید تصور کنید که اگر این تعداد بخواهند در چنان اتاقی مستقر شوند، مثلاً باید عده‌ای بایستند و تنها برخی از آنها می‌توانند بنشینند. می‌دانید که نمی‌شود همه آنها به راحتی روی صندلی یا روی زمین نشسته باشند. در این مثال، بر پایه چند استدلال، فهم و تصویری برای شما درباره وضعیتی که وجود دارد، و شما آن را مشاهده نکرده‌اید، حاصل می‌آید. از این گونه از فهم، به «فهم عقلی» تعبیر می‌کنیم. در بحث‌های فلسفی به تدریج و در پی استدلال‌ها و نتایج متعددی که درباره واجب‌تعالی بدست آمده است، تصویر و فهمی درباره آن حقیقت مقدس بدست می‌آید. در نتیجه حصول این فهم، برخی از تحلیل‌ها را می‌توان انجام داد و برخی از بحث‌ها را مطرح کرد [که بدون وجود آن فهم و تصویر نمی‌توان بدان رسید]. در نتیجه استدلال‌های فلسفی درمی‌یابیم که ذات واجب، بسیط است و نیز مجمع تمام صفات است. جمع میان این دو نکته چگونه ممکن است؟ می‌گوییم در واجب، صفات زائد بر ذات راه ندارد و با بساطت منافی است. در اینجا فهمی درباره واجب روی داده است که باعث می‌شود استدلالی دیگر شکل بگیرد و مؤلفه‌هایی برای واجب در نظر گرفته شود. اینها کار عقل تحلیلی است. عقل توصیفی نیز در پی فعالیت عقل تحلیلی، به وصف و گزارش می‌پردازد.

۱. این فهم، در فضای عقلی خالص است و غیر از «فهم شهودی» است.
کارگروه دانشیار

برخی از بحث‌هایی که علامه طباطبایی در *نهایة الحکمة* با عنوان «قد تبين بما تقدم یا قد تبين بما مر» انجام داده است، از این سنخ است؛ یعنی فهمی عقلی روی داده و مجموع کارکرد عقل تحلیلی و توصیفی، این بحث را نتیجه داده است.^۱

بنابراین نباید تصور کرد که کارکرد عقل تحلیلی و توصیفی تنها در حیطة شهود است. هر جا فهمی روی داده باشد، چه عقلی و چه شهودی، عقل تحلیلی و توصیفی می‌توانند فعالیت کنند.

اکنون بدست آمد که فلسفه با سرمایه عقل و شهود و به‌کارگیری کنش‌های متعدد عقل، یعنی عقل تحلیلی، توصیفی، استدلالی و انسجام‌بخش، کار می‌کند.

در حقیقت وقتی گفته می‌شود در فلسفه، برهان تشکیل شده از مقدمات یقینی به کار می‌رود، تمام این امور را در خود دارد. اگر به شکل مختصاتی به برهان بنگریم، همه آن مؤلفه‌ها و مختصه‌ها را در آن می‌توانیم بیابیم. با نگاه مختصاتی، می‌توان بهتر موضوعی را توضیح داد.

وقتی یقینیات به‌کاررفته در برهان را بخواهیم توضیح دهیم، به مجموعه سرمایه‌های بدیهی عقلی و شهودی، که تاکنون توضیح داده‌ایم، می‌رسیم. نیز وقتی بخواهیم شکل‌گیری برهان و حرکت برهانی را به‌خوبی ترسیم کنیم، باید از انواع کنش‌های عقلی سخن بگوییم. بنابراین انواع عقلی که گفته شد، جزو مختصات برهان است؛ زیرا برهان باید منتج یقین باشد و این عقل‌ها، یقین تولید می‌کنند. اساساً بدون به‌کارگیری کنش‌های عقلی پیش‌گفته، برهان مفید یقین شکل نمی‌گیرد.

انواع کنش‌های عقل نظری

کنش‌های ضروری عقل نظری

انواع کنش‌های عقل نظری که مولد علم یقینی‌اند، عبارتند از: (۱) عقل اولی؛ (۲) عقل شهودی؛ (۳) عقل تحلیلی؛ (۴) عقل کلی‌یاب؛ (۵) عقل شبیه‌ساز؛ (۶) عقل توصیفی؛ (۷) عقل استدلالی؛ (۸) عقل انسجام‌بخش. تعدادی از این عقل‌ها را در خلال بحث‌های پیشین توضیح دادیم. اکنون به‌اختصار درباره هر یک توضیحی می‌آوریم:

۱. البته برخی از این‌گونه بحث‌های علامه، حرکت به جلو و در فضای عقل استدلالی است.

عقل اولی

با عقل اولی، اولیات را درک می‌کنیم. به تعبیری دیگر، یکی از کنش‌های عقل، درک اولیات است. این اصطلاح در گذشته هم وجود داشته است، به‌عنوان یکی از معانی اصطلاحی «عقل». به آغاز شرح اصول کافی ملاصدرا مراجعه کنید.^۱

عقل برای تصدیق اولیات به چیزی بیش از تصور دو طرف قضیه نیاز ندارد. همین‌که موضوع و محمول قضیه اولی را تصور می‌کند، به ارتباط و این‌همانی آنها به‌نحو ضروری حکم می‌کند.^۲ این کنش عقل، نه شهود است و نه استدلال. عقل حکم اولی به این قضایا دارد. البته اشاره کردیم که زمینه و مبرر این حکم عقل، در شهود نیز موجود است.^۳ عقل با این کنش، البته حرکت رو به جلویی ندارد، تنها به‌نحو اضطراری می‌یابد. برخی از فیلسوفان چنین می‌گویند که یافت قضایای اولی در فطرت انسان نهفته است و در مرتبه عقل هیولانی این درک وجود دارد. اما چنین نیست و باید گفت عقل وقتی رشد کرد و به مرحله عقل بالفعل رسید، این احکام را می‌یابد. بنابراین اگر گفته می‌شود که ادراک اولیات فطری است، بدان معنا نیست که در مرتبه عقل هیولانی موجود است. منظور از فطری بودن ادراک اولیات این است که هرگاه عقل مصداق واقعی عقل شده باشد، یعنی از حالت قابلیت و بالقوه بودن خارج شود و بالفعل گردد، این احکام را می‌یابد و گاه برای درک آنها نیازمند تنبیه است.

۱. [با مراجعه به مصدر مذکور، تنها این عبارت را، که تنها اشعار بر مطلب مذکور دارد، یافتیم: «ثانیها (=عقل بالملکه) قوة من النفس، او هي النفس من حيث استعدت بواسطة العلوم العامية و الادراكات الاولية لان يحصل فيها صور الموجودات المنتزعة عن موادها الخارجية صائرة اياها متحدة بها اتحاد المادة بالصورة كما رأينا، و إليه ذهب بعض اعظم الحكماء.» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶). آیا منظور حضرت استاد همین است؟]

۲. البته میان موضوع و محمول این قضایا رابطه ضروری حقیقی خارجی برقرار است و عقل به واقع آن دست می‌یابد و آن رابطه را به‌نحو یقینی درک می‌کند، نه اینکه این رابطه را خود میان آنها برقرار سازد.

۳. در بحث نفس الامر به این نکته خواهیم پرداخت که عقل چگونه مجاز است چنین حکمی را درباره خارج صادر کند و این حکم چگونه خارجی و مطابق با واقع است. برخی معتقدند قضایای اولی، از نوع قضایای تحلیلی و نه ترکیبی‌اند (تحلیلی و ترکیبی در اصطلاح ایمانوئل کانت). بنابراین این قضایا در دایره ذهن‌اند و به خارج ربطی ندارند. اما ما معتقدیم که چنین نیست و این‌گونه از توضیحات، نادرست است.

عقل شهودی

دربارهٔ عقل شهودی توضیحاتی داده‌ایم. مبرر عقل شهودی، شهود عقلی و فهم شهودی موجود در دل شهود است. توضیح داده‌ایم که خود شهود عقلی جزو فلسفه قرار نمی‌گیرد؛ زیرا فلسفه علمی حصولی است، بلکه گزاره‌های حصولی برآمده از آن، در فلسفه به کار می‌روند. دربارهٔ روند تبدیل شهود به گزارهٔ حصولی توضیح داده‌ایم.

گفته شد که در دل شهود حسی، و نیز ادراکات حسی باطنی و درونی (وجدانیات) عقل نیز حاضر است و ادراکات متناسب با خود را می‌یابد. اساساً در دل هر شهود و علم حضوری، عقل حاضر است، حتی شهود قلبی. این ادراک عقلی، بی‌واسطه است و حتی نباید گفت که با واسطهٔ قوای باطنی صورت می‌گیرد. گفته شد که در شهود عقلی، تصور و تصدیق بالقوه موجود است و هنوز به فعلیت نرسیده است.

عقل تحلیلی (عقل انتزاعی)

دربارهٔ عقل تحلیلی توضیحاتی داده‌ایم. این عقل عمدتاً خاصیت انتزاع و افراز دارد. نیز در نظر باشد که این فیلسوفان ما به این کنش عقلی توجه داشته‌اند و دربارهٔ انتزاع عقلی فراوان سخن گفته‌اند.

در شهود و فهم شهودی، اموری به صورت انباشته و اندماجی موجود است. عقل تحلیلی یکی از آن امور را برمی‌گیرد و افراز می‌کند. [به تعبیری، آنچه در فهم شهودی به اجمال وجود داشت، با این کنش عقلی به تفصیل می‌رسد و به صورت مفاهیم متعدد در فضای علم حصولی خود را می‌نماید.] اشاره کردیم که در خود کاری که عقل تحلیلی انجام می‌دهد، تطبیق نهفته است. همان را که در موطن شهود می‌بیند، برمی‌گیرد و افراز می‌کند، نه اینکه اول می‌بیند و بعد مفاهیمی را انتزاع می‌کند و بعد مطابقت میان منتزَع و منتزَع‌منه را مشاهده می‌کند.

آنچه عقل تحلیلی به دست می‌دهد، تصور جزئی است. دست‌یابی به مفاهیم کلی، کنش عقلی دیگری را می‌طلبد.